وَمَا اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ

الحمد لله رب العالمین که این نسخه معظم و مکرم مسمی

قندیل حرم

عقل از سواد بگفت انشای خسروانی

۱۲۹۰

حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد

در مطبع حسینی ملقب به رئیس المطابع جلوه ظهور یافت

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

الحمد للہ رب العالمین کہ این نثر معظم و مکرم مسمی بہ

قندیل حرم

[illegible]

عقل از سر ادب بگفت انشای خسروانی

حسب الارشاد حضور فیض گنجور بدار الریاست مصطفی آباد عرف رامپور

در مطبع حسینی ملقب بہ رئیس المطابع جلوہ ظہور یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

زهی آفریدگار بیچگون داور دادار همیون
طراز نه چرخ ترسی فرازندهٔ عرش و کرسی
مصفی شموع علوم ناظم لآلی نجوم آرایشگر مطلع
الجبین حوریان سمن غبغب و دلال نگارندهٔ دو
دو رنگ زبان جادو مقال دلبری آموز ابروی
مقوس خونخوار طغرانویس منشور حسن پریک

ـــه ۱ چرخ ترسی ترس بالضم
یعنی سپر پوست ۱۲ درجه [illegible]
هندی در تاریخ نادری می آرد
شعر چو سپر که از سهم خدنگش
[illegible] از چرخ ترسی سپر [illegible]
ـــه ۲ مصفی بالضم یعنی روشن کننده از [illegible]
ـــه ۳ دو پوستیده یعنی [illegible]
[illegible]

بطرهٔ طراز لعلی آمیز انگاره سپهر از شفق صبح و مسا
رونق بخشش کرده ماه و مهر بسفیداب نور وضیا
تاب داده چهرهٔ دریتیم در بطن صدف، خال نه رخسارهٔ
زمین از سنگ و خزف، رحیمی که بشوارق هویت
وجنات کثرت را بر افروخته صور مرئیات را
بمرآت خانهٔ کونی جلوهٔ ظهور داده، حکیمی که بکمال
حکمت کاملهٔ عامه موجودات خارجیه را بخلعت لیاقت
واستعداد مخلع کردانیده یکی را کامل و یکی را ناقص
نام نهاده، صاحبقران قدرتش نمرود و ابراهیم را
از یک پردهٔ خفا بدر آورده یکی را خلیل جلیل خود خوانده
و دیگری را بدور باش قهر و غضب از پیش رانده

دایهٔ رحمتش ابن عمران و فرعون را در یک مهد پرورده + یکی را
بعطای حلهٔ رسالت سیار ارم ذات العماد قبول ساخت +
و دیگری را بدعوی کاذبهٔ الوهیت بغرقاب پرپیچ و تاب عتاب
انداخت + کارساز خلقتش چنانچه مقابل نور ناری + و عقب خزان
بهاری + و دنبال ایام مسرات شام حادثات + و در پی شهد حیات
شرنگ ممات آفرید + همچنین هر گمراهی را خضر راهی + و هر جانکاهی را
آستانه جاهی + و هر مملکت را سروری + و هر ملت را پیغمبری مقرر نمود +
همبرین منوال تا زمانی نسیم صنعتش رنگ و بو صفت با هر گلی می آمیخت
و غالیهٔ طرفه بو قلمونی امتحاناً بر رخ هر موجودی می بیخت + گاهی
گلبرگ نازک عیسوی را به شبنم افشانی جان بخشی گل گل خرم و خندان +
و حینی گلزار سجار خلیلی را چون ادواح خلد برین شاداب و ریان +
و وقتی در پیراهن یوسفی جا گرفته نرگس بی بصر یعقوب را روشن +
و می برازاهیر آمال ذوالنون بر دمیده گلستان جاهش را مالامال

شکفتن می شد سود + رفته رفته بچار باغ آفرینش آنحضرت و الاجناب
لیلین خطاب آرام گرفت که عرش برین به تقبیل اقدامش پایزین
نمیگذارد + و فلک برای تماشای برشس با یک ابرو هزاران چشم
میدارد + زمین و زمان در سر اخفای قدرتش چنانکه در مو اهشت
غباری گردون گردان بحضور تمکینش بدانسان که مقابل سکون اضطراری
لیلی شام در فراق پرستارانش از هلال کج ابروست + و سینه قمر
از نشدن باده رسیده بارگاهش محتاج رفو + با نتظار اعجازش عا
شب بیدار ماهتاب از ازل گریخته خوابی + و در دیوانگاه بکمایش
مصداق عبودیت حجابی + فردوس خاشاک فشانده بباطش
که بوجه شمال مهرش اوج گزین گردیده + دوزخ اخگر کانون قهرش
که برای سوختن ارواح شیاطین تا اسفل السافلین رسیده + زور ازبای
که بضربه گرز گرانش روح مخالفان سر منگ از قالب ناپاک
چون شرر از سنگ بیرون جسته + دادگستری که به طنطنه سیاستش

[illegible]

۵
بهار عجم در صفات چتر آورده ۱۲
سه دیوانگاه شکل دیوانخانه
محل نشستن امرا و ارباب دفاتر
نظامی ۱۲ دیوانگاه عرشیان در کنف
برج آمده و درج را در نوشت +

لشکر صد فتنه در گوشه چشم غمزه طرازان محصور نشسته کرشمه‌ای که
نظر لطف بر بی زبانان حیرت خانه بیهمدانی انداخته خسروانه سخن گنج
قفل خاموشی از دهان طیور و وحوش برگشود و بیگمی که غبار
از چشم حقیقت بین ابوتراب بطرفة العین دور ساخته ابرو کمان
خسته نگاه را بگلاب افشانی صحت و شهاب بار فرمود از فیض بیان
دست حق پرستش مجنونان را لیلی عقل و کیاست دلربا باشد و بر کنار
و از وزیدن نسیم دعایش ابر رحمت در عین قحط و غلا بر ساحت
هستی مروارید بارید به اثر اعجازش شجر و حجر با حجه دلربای طوطی
بال با ترنم بلبلان سدره و طوبی در قیل و قال + به لعاب دهانش
که در بئر حدیبیه ریخته زمزم خاک نشین و کوثر غرق عرق انفعال +
به اوج گاه جلالش مهر خاوران ذره مثال سرگردان و آواره +
و به اشاره کلک انگشتش دائره بدر کامل چون های دو چشمی دو پاره +
ظلمتی که به پرتو شمع تلقینش از قلوب روشندلان کناره گزیده

بر بخت دشمنانش هویدا گردیده و خاری که خار چین پیدا یش
از گلزمین طالع مخلصان فروچیده بچشم اعدایش خلیده ارایشان
نگاهش ثور را بخیال پیری زیر گردون نگیرند و اتصال نو
دفترش ورق مشکوک آسمان را برای تحریر سیاق کاهی نه پذیرند
کمندش درازاز آن هست که سلسله اش بیک واسطه بذات
قدیم پیوسته کمانش درنازازینکه گوشه اش با رمز قاب قوسین
عهد مواخات بسته از صیت شجاعتش هژبر نیستانی چون قصبه
قالی پامال موران و از آوازه رفعتش خورشید را از شعاع دست
حیرت ستون زنخدان اگر قاف وقارش بر بند فلک فلک
لنگر نگشاید مجموعه عالم را چون صدف گرداب نشین غرق بحر
خجالت توان دید اگر نسیم خلقش بعرصات تاک و تکاک بوزیدن
در آید از خار سرکشش زلت بوی گل سوری معرفت سستوان شنید
بدیوان ضعیف نوازیش اگر دریا به شکستن حبابی قطره زن شود

عوض از ایجی ... از حرف ...
نقایس الصفات در لفظ ...
بسته لفظ ایجی ...
سی ... اتصال ...
جای رخت و اسباب خانه ۱۲
اتصال ... عهده ...
... مجموعه القلوب
فرد اول ... نوشته ...
این صفحه ضعیفه چنین نگار ...
فلک بالفتح ...
مفرد و جمع هم دو آمده ...
زلت بالفتح ...
از منتهی الارب ۱۲

به نیروی حراستش زنجیر موج‌شکن دریاست؛ به شبستان عاجز پروری
اگر تار عنکبوت با سلسلهٔ مستحکم کهکشان دم تساوی زند زیبا
از هیبتش بهرام خنجر دار عاجزانه بسمار سپهر نجمی شتافته؛ و از عدلش
شاهد شمع بخوف سوزش پروانه در حجلهٔ فانوس قرار یافته؛
عماری نشینان معرکه آرای حکمش فیل بدست سحاب کجک برق
زده اند که تیر باران بلا بسر اهلش نبارد؛ و کشتیبان مریخ بند حزمش
طرار یغمائی فلک را بر رسن کهکشان محکم بسته اند که ایادی جور و ظلم
از جیب و دامان بر نیارد؛ از گلگونی سر سوفارش دهن تنگ
خوبان را قطرات شرم از دندان بیرون چکیده؛ از تیزی ملک بر
آبدارش چشم خونچکان زده در آغوش تهمتنان صورت خواب
بدیده خیال هم ندیده؛ سلیمان بحلقهٔ خدمتیابانش نه بیاترا زنگین در انگشتر
خضر در جگر که آبدار اتش خوشنماتر از آب در گوهر؛ بر رکاب ملازمانش
سکندر را خدمت آیینه داری؛ در زمرهٔ معماران اتش فغفور را شغل چینی کاری؛

دشمنانش در سیاست قران ثبالت، سپهر شش شهریار غالب
مهر بسالت، بحضور صدای نیر سُشش صیحهٔ صور نغمهٔ جنگ و ربا
به پیشگاه تابش صمصامش بارقهٔ برق البصر کرنک شب تاب
دار و گیر احتسابش رزان را بجرم پیدایش می موکشان بدار
وابست کشیده، حل و عقد تنبیهش صرصر و دبور را بجرم استیصال ارکان
کوه بجو تشهیر گردانیده، از بیم تیر جارپر عتابش چشم بوالهوسان
نگاه هرزه هوس را در سیه خانهٔ مردمک نشانده، از سهم خدنگ
قیقاج قهرش چین کبر و غرور در کمانخانهٔ ابروی نمرود نهادان
باقی نمانده، مایه که نقاد طبعش بصد دل پسندیده زر کامل عیار
ایمان، متاعیکه نیران دو چشمش بیک شرخ مهند سنجیده کان
لعل و مرجان، شمشیرش ارکان جهالت را سر انداخته، تدبیرش بنیان
ضلالت را بر انداخته، قرهٔ جلالتش مبصرهٔ باصرهٔ سروری، و شمعهٔ
ناصیهٔ پیغمبری، آنکه نگین خاتم سلیمان با بچه رایت آسمان سایش،

و یای مجهول و جیم فارسی و ترکی

صفت ترصیع بکار رفته

از مقابله هر لفظ بلفظی

آوردن است

انکه طرهٔ مسلسل بلقیس پرچم لوای عالم کشایش زلف حوریان حلقه
بجوش خم کمندش خورشید محشر رخشنده سنان رمح بلندش رقم
التفاتش بهشتی سواد خامهٔ خشمش صور نشر او شفقتش غبار دلهٔ سینه
بهرامش چاک زنا چسپیده برقش لمعهٔ قندیل شبستان سحابش باغبان فی
کل بدامان خاکپایش عنبر خذف راهش کوهر کل کویش صندل
تماشاک صحنش محمل لعلینش بحر وحدت را دو ساحل وزبانش
رسول فصاحت را جای وحی نازل از وصفش همین بس که ممدوح محمود ١٠
جهان است از حسنش همین کافی که محبوب شایق انس و جان
یعنی خداوند رفرف سربرکردون سپهر شاهنشه سلیمان دبیر و
لقمان مشیر شهریار کونین خدیو نشاتین فاتح جنک بدر و حنین
مقیم مقام قاب قوسین فص خاتم کشورکشائی سجل صک فرمانروائی
جالس اورنک خدائی علت غائی وجود و پیدائی صندلی نشین
بارکاه سرمدی سیارهٔ هفت قلعهٔ زبرجدی مخزن انوار صمدی

شایق یعنی مشتاق است ۱۲

یعنی مبالغه ... ۱۲

معدن اسرار احدی هادی طرق وسبل مالک ذوالفقار و دلدل

اکرم و افخم رسل شافع و رافع کل معنی رمز یسین و طه ماه شب افروز

سُبْحَانَ الَّذِی اَسْرٰی خاقان انبیا برهان اصفیا خیر الوری

بدر الدجی احمد مجتبی محمد مصطفی عَلَیْهِ مِنْ صَلَوَاتِ اللّٰهِ اَتَمّهَا

وَاَزْکَاهَا صَلٰوةً طَیِّبَةً مُطَهَّرَةً دَائِمَةً اِلیٰ یَوْمِ الْقِیَامِ بَعْدَ مَنْ

قَعَدَ وَقَامَ که تا عنقای مرصع پر حمد و ثنا بر قلل بلند نظم و بیان

بیاوری شهپر انامل و بنان نشستن کیرد و سهام بخطای مدعا از چلهٔ کمان

زبان فصحای زمان بآیات احسان و آوان حسن سحای رحمت خدائی

بر مفارق گدایان آستانش بال افشان و بیک سخط الهی بیکدیگر

از قفای گردن حاسدانش پران باد شعر

یَا رَبِّ صَلِّ وَسَلِّمْ دَائِمًا اَبَدًا عَلٰی نَبِیِّکَ خَیْرِ الْخَلْقِ کُلِّهِمِ

حالا زین سنت نغمه طرازی سخن و شیفتهٔ زمزمه پردازی طبع بدیع سرای

نمود بستنم که زاغ قلم بتأثیر رشید سراپا اعجازش از مضامین بوقلمون

پر طاؤسی بر آورده آهنگ آن دارد که ازین ویران کدهٔ دیولاخ

چون دعای مستجاب پر پدین کرده بریاض لاهوت که مسکن سیمرغ آشنایان

آوازهٔ تجرد و مقر مقربان صحف تزهدست با حصول رقاصی جلوهٔ

آرا کردد لیکن من شوریده بیان را تاب این کجا که با تنگ دلی

دوات و پریده رنگی قرطاس سرانامل را تجریر چنین سپیده پاستان

که در درازی با عمر طویل گیتی یکسانست جنبش در آورم آری اگر

شؤن افعالی حضرت لایزالی بنحوی اشرف وطرزی الطف بعرصهٔ

اندر آید یا شاهد اسمای یزدانی بحجله خانهٔ معلومات انسانی

یکباره پرده از رخ کشاید لیکن که چهرهٔ مراد در آئینهٔ جمال نمای

عقل و اندیشه جلوه‌نشانه تابد و شیرین مدعا در آغوش خسرو فکر نارسای

جانانه شتابد پس ملتزم آمد که وجنات فقرات مرقومه و طرائف

صحائف منظومه را بنافه نافهٔ تطیب مضامین مناجات و عنبر

ترویح عرض حالات چون طبلهٔ عطار نکهت بیز و مانند مشک تاتار

له دیولاخ مکان بودن دیو ...

۱۳

له طرف خیر پاشی الطیف و خوشبو

رایحه خیر نمایم + یا رسول الله شبستان جانست از دیار هند همچو شمع

گریان آمده ام + یا رسول الله بسایه دامن رحمتش از بار عصیان

سر بگریبان + یا نبی الله داد که از جامره هواجس نفسانی رهزن کاروان

ایمانم گشته + یا نبی الله فریاد که تند باد وساوس شیطانی بساط

حق پرستی را از ساحت قلبم نوشته + به صفوت گزینی خود که سرمه معرفت

در چشم بی آبم بکش + به خاتم النبیینی خود که به تشنه کامی زمزم جرعه از چشمه انعام

ببخش + بدو چشم مشکناب که دماغ جانم را به روایح نیکوکاری معطر کن + بدو لعل

نایاب که زبان خشکم را بزلال مراحم تر + نقوش معاصی را از صحایف

اعمالم محو فرما + تا روز محشر بچشم خلایق ذلیل و رسوا نشوم + و عرف

شفاعت را بفردای قیامت بر رویم بگشا + که بگوشک نعیم و جنان مسرور و

نازان بروم + یا رحمة للعالمین اگر بمیرم همانا به اطراف کشور تو + یا شفیع

المذنبین اگر خاک شوم خاک در تو + جهان پادشاها مصرع

به صدیق و به فاروق و به عثمان + بر سر منزل رضای خود مرا برسان

۱۳

عالم‌پناها مصرع به آن خیبرگشای شاه مردان + دنیا و عاقبتم را به تکبیر گردان +

تمت

تقریظ نثر خدیو گردون سریر از منشی امیر احمد متخلص با میر ملازم خاص بارگاه عرش نظیر

بالیدن خامشی بر خویشتن بجاست که باری در حمد باری بجای آید

و نالیدن گویائی بر خود سزا که اندرین معرکه خجالت ها کشید +

عجز را ناز بر ناز که دامن مقصود بدست آورد + و حوصله با ندامت و مساز

که درین راه کاری نکرد + بصارت از مشاهدهٔ نیرنگ قدرتش آئینه دار ۱۴

حیرت + بصیرت با دراک شئون صنعتش همه تن عبرت + غزال هوش

در بادیهٔ شوق ادراکش گم کرده رم + کردن توسن خرد در عرصهٔ ذوق

دریافتش بر پای ندامت خم + هوای که درین چمن می وزد نسیم عجز

بر دوش است + و نوای که ازین انجمن می خیزد ترانهٔ تقصیر در آغوش +

اینجا اعتراف نارسائیها عین رسائی ست + و اقرار ناشناسائیها

همه شناسائی + جگر لاله از آتش شوقش داغدار + و طرهٔ سنبل به هوای ذوقش

با پریشانی همکنار + آتش گل در چمن برافروخته او + و سینهٔ سوسن
در گلشن سوخته او + چمن آرای که بهار را از موج نکهت گل کمند بدوش ساخت
تا دیوانه مشربان وادی محبت را سلسلهٔ جوش وحشت بدست آید +
و هوا را با ابر بهاری هم آغوش فرمود تا نامیه را در آفرینش گل و
ریحان قوت افزاید + ولولهٔ تحریر حمد یزدان از پخته کاران خیال نسبت
خام + و حوصلهٔ تقریر ثنای ایزد از کامل عیاران سودای ست نا تمام +
گوهر شاهوار ذات محمدی پرورده آغوش صدف رحمت
اوست + و لعل گرانبهای نفس نفیس احمدی تربیت یافتهٔ
کان معدن مکرمت او + زهی در یگانه با آب و تاب که بعکس انداز ایش
عرش و کرسی روشنائی گرفت + و خهی لعل درخشان رشک آفتاب
که ساحت افلاک و سطح خاک از ضیا و بها پذیرفت + مثمن هشت بهشت
نتیجهٔ ظهور اوست + و مسدس شش جهت تجلیکدهٔ نور او + مخمس حواس خمسه
ببین ذاتش موزون + و رباعی عناصر اربعه از فیض صفاتش

بحسن قبول مقرون + تثلیث موالید ثلاثه از پرتو وجودش پیرایه
هستی پوشیده + وشمامی کونین تمهید شهودش از کلک قدرت
چکیده + ذاتش معمای وحدت ست + و صفاتش لغز کثرت
نورش مطلع قصیدهٔ نبوت + و ظهورش مقطع قطعهٔ رسالت + شعر
در نظم وجود همه پیغمبر مرسل + چون قافیه در آخر و ملحوظ در اول +
صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد
مخفی مباد که از سالهای دراز بباطن فیض مواطن خاطر همایون ١٦
خسرو ذیجاه حسنه بو عالم پناه + حکمران ملک صورت و معنی +
نظام بخش ولایت ظهور و خفا + فرمان فرمای ممالک ارواح
و ابدان + فروزندهٔ شمع ایقان و ایمان + صاحب خلق محمدی +
تابع شرع احمدی + نوبهار جلال + نوبهار جمال + نیر سپهر علم +
گوهر محیط حلم + معلی القاب + عالی جناب + حاجی حرمین شریفین
نواب محمد کلب علیخان بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیشیه

شهریار

شهریار معدلت دستور والی ممالکت شهر مصطفی آباد عرف رامپور خلد الله
ملکه شوق وصول سعادت و شرف تقدیم مناسک حج بیت الله و طواف
کعبه حرمت پناه و زیارت روضه مقدسه حبیب خدا اشرف الانبیا
علیه و علی آله و صحبه التحیة و الثنا در جوش و نفس مقدس حضرت اقدس
در فکر تهیه این سفر مبارک با بتیا بیها و دوش بدوش بوده اما بسبب موانع
گوناگون و عوائق بوقلمون که اهم آن نظم و نسق مملکت و انتظام
دارائی و سلطنت باشد این عزم از قوه بفعل نمیرسید و این تمنا ۱۷
از خفا بمنصه ظهور نمیکشید تا بالآخر در سال یکهزار و دو صد و شصت
و نه هجری عنان ضبط از دست اختیار رها کردید و شوق زیارت
خاطر دریا مقاطر خدیو کیهان را بخویشتن گروانید تا آنکه در آخر ماه
مبارک رمضان علم عزیمت برافراختند و طرح نهضت انداختند
و چون کیفیت فرخندگی با ذات مطهر علت غائی وجود کون و مکان
خمیرمایه آفرینش حضرت سلطان بوده است بهمان پایان قرب بسبب سفر

غایت علوی شوق و نهایت هجوم ذوق آتش محبت زبانه کشید
و از کلک انجم سلک نثری شوق انگیز بتراوش رسید که اشعهٔ
بارقهٔ عبارت و لفظ ورزیش در فضای لامکان تابید و دبیر فلک
بشنیدن این معجز نگاری که اتفاق تحریرش بمجال تعجیل در زمانهٔ قلیل
افتاد دست از عهدهٔ خود کشید الحق کاشن تازه بهار اعجاز بر صفحات
قرطاس دمیده و نو آیین نگارستان سحر طراز جلوه آرای سطور گردیده
فقراتش با سلسلهٔ انوار تجلیات هم پیوند است چه چشم منش ملکوتیان
از آن جلا نه پذیرد و عبارتش بر آویخته کردن حوران جنان محو گشته‌اند
چگونه در مردمک دیدهٔ روحانیان جا نگیرد و خال مشکین پرده نشینان
پردهٔ غیب با هر نقطه اش دل آویخته و زلف عنبرین حوریان جنان
با هر سطرش طرح اتحاد ریخته هر لفظش منظور نظر قبول یزدانی ست
و هر نکته اش مرغوب طبع اقدس محبوب سبحانی حصول دولت
غیر مترقبهٔ علی موافقت جلیلهٔ حرمین شریفین با کوکبهٔ ابهت و شوکت

۱۸
له ز شعبه جمع وشاح بالضم
والا سر متنی حمیل از منتهی الارب ۱۲

جمر و انه

خسروانه بقبول این نزل گرانمایه دلیلی روشن است و در حرم محترم
مرقد انور سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة صدای بلند خوان
خسرو بلند اقبال در مجمع کثیر عرب و عجم و جم غفیر زایران حرم محترم
و هم آهنگی احسنت و آفرین مجلسیان آن بارگاه با صداهای نهانی
تحسین کروبیان تهلیل خوان آن درگاه جلالت دستگاه بر پذیرایی
و اجابت این نشر بیضا جلوه تجلی مبرهن و در کتابخانه رسالت پناهی
19 رسیدن و قرین مهر خاص گردیدن این کتاب مستطاب مسمی
به قندیل حرم از تمشیه شیخ حرم محترم که پردازش بعینه در ذیل این تقریظ
بر داشته میشود پیداست و از عبارت مضمون رسید مرقومه داروغه
کتابخانه ملفوفه عریضه شیخ حرم علو رتبه این نشر عالی هویدا آری هر پیمانه است
بزلال محبت سید ابرار و آل و اصحابش لبریز و گل زمینی است لاله و
ریحان ولای مصطفوی خیز باش ای امیرزادگان نکته طبع
از اعتدال در افتاده است که بعض گرو حوصله مدحت این نشر و این شا

نزل الضیف ضیافت و مهمانی
[illegible]

جای که شهسواران عرصهٔ بلاغت سحبانی درمانده اند و معرکه آرایان
سخن سپرها افکنده اند ترا یارای آن کجاست که از عهده‌اش
برآئی و نقاب از عارض مدعا کشائی اینکه حرفی چند از خامهٔ ریحنی
وگلی چند از سرزمین طبع برانگیختی همه از فیض تربیت آقای نعمت بود
که خامه‌ات تحریر این تقریظ مبادرت نمود اکنون از دراز نفسی باز آ
وزبان بدعا بگشا الهی پیشکش نفائس شریفه تحیت وثنای شهریار
قندیل حرم آرا در جناب رسالت مآب سلطان انبیا علیه آلاف التحیة
والثنا مقبول بوده ازان بارگاه قدسی جلوه گاه رنگارنگ تا ابد ابیات
فرخ فالی ذات همایونش برساد بمحمد وآله الامجاد واصحابه الاوتاد

نقل عرضیهٔ شیخ الحرم شریف محافظ مدینهٔ منوره السید محمد خالد پاشا که بزبان ترکی است

دولتلو فخامتلو افندم حضرتلری

قندیل حرم نام تر قطعهٔ مذهب کتاب شریف روضهٔ مطهرهٔ جناب رسالت پناهی
کتبخانهٔ عالیه‌سنه وضع اولنمق اوزره گوندرلمش اولدیغندن کتاب شریف مذکور

۲۱

روضهٔ مطهره مهرلیه تمهیر اتدیرلوب کتب خانهٔ مخصوصه سنه وضع ایتدیرلمش

و اولبابده خزینهٔ جلیلهٔ مشار الیهادن تنظیم اولنان بر قطعهٔ علم و خبر لفاً

تقدیم قلنمش اولمغله اولبابده و هر حالده امر و فرمان حضرت من له الامرکدر

مشیخة الحرم النبوی و حافظ الکتب المدینة المنورة

فی ۱۸ ذی القعده سنه ۸۹

ترجمه صاحب دولت و ذی فخامت حضرت صاحبم کتاب مذهبی

که نام آن قندیل حرم ست برای ادخالش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهرهٔ جناب

رسالت پناهی ارسال فرموده بودند رسید و کتاب شریف مذکور

بمهر روضهٔ مطهره مختوم شده در کتب خانهٔ خاص مشمول گردید لهذا رسیدی

که از خزانهٔ جلیلهٔ حضرت نبوی تحریر شد بلف این عرضه پیشکش عالی نموده‌ام

درین باب و در هر حال امر و فرمان حضرت والی الامرست

نقل رسید

هندستانده کائن دار الریاسته مصطفی آباد عرف رامپور حکمدار عالی تبار

دولتلو فخامتلو نواب محمد علیخان بهادر حضرتلرینک انوار روحانیت

مقدسهٔ حضرت رسالت پناهیدن استشفاع و استمدادی متضمن تصنیفه

موفق بیورلدقلری قندیل حرم نام ضیا بار التماسیله مصنوف بر کتاب

مذهب مجلهٔ شریفه‌یی برای زیارت جناب فخر رسالت بو جوار اشرفه

تشریف قلرنده حضور مرحمت نشور حضرت سلطان انبیاده کمال خشوع و ابتهال

ایله تلاوت بیوردقلرنده تیمّناً و توسلاً روضهٔ مطهره کتبخانهٔ عالیسنه

وضع اولنمق اوزره حرم شریف حضرت نبوی مشیخت جلیله‌سی جانب والاسنه

کوندرلمش و مجلّهٔ نفیسهٔ مذکوره اوتورلمش صحیفه‌یی مشتمل بولنمش اولدیغندن ۲۲

خزینهٔ نبویده محفوظ دفتر مخصوصنه قید و املا اولنه رق مهر مخصوص ایله

تمهیر اولنمش اولدیغنی مبین اصولنه توفیقاً اشبو علم و خبر مشار الیه

حضرتلرینک خزینه دارلری عزتلو علی اصغر خان طرفنه اعطا قلندی

فی ١٧ ذی القعدة الشریفه سنه ١٢٨٩ هجری

ترجمه چون صاحب دولت و ذی فخامت حکمدار عالی وقار دار الریاسة

مصطفی آباد معروف رامپور که در هندوستان واقع است جناب نواب

محمد علیخان بهادر دام اقباله بنیت استشفاع و استمداد از انوار روحانیت
مقدسه جناب رسالت پناهی صلعم کتاب مذهّب که نام آن قندیل حرم
ضیا توام است تصنیف فرموده برای زیارت فخر رسالت باین جوار
اشرف رسیده شرف حاصل کردند و بحضور رحمت نشور حضرت
سلطان الانبیا بکمال خشوع و ابتهال تلاوت نموده تیمناً و توسلاً برای
شمولش در کتب خانهٔ روضهٔ مطهره ارسال فرمودند لهذا جلد نفیس مذکوره
۲۳ محتوی بر سی و پنج صحیفه است در دفتر خاص خزانهٔ نبوی مندرج ساخته
بعد ختمش بمهر مخصوص حسب ضابطه و قانون رسیدش تحریر نموده بحضور
نواب صاحب محتشم الیه یعنی صاحبزاده معزز و مکرم علی اصغر خان صاحب داده شد

محرره هفتدهم شهر ذی قعده سنه ۱۲۸۹ هـ

[illegible]

مخفی مباد که نام همایون حضرت خدیو عالم پناه نواب محمد کلب علیخان بهادر بوده است
اما درین کتابت که از حرم شریف رسیده است نواب محمد علیخان بهادر مرقوم آمده

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر شیرازه بند اوراق زمین و آسمان ناظم
حقیقی مجموعهٔ کن فکان که این لب لباب منشآت اولین و آخرین سرمایهٔ نازش اساتذهٔ
پیشینین و پسین اعنی نثر معظم و مکرم مسمی به قندیل حرم نتیجهٔ کلک انجم سلک عالیحضرت
سپهر منزلت والا جناب قدر قدرت رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار
حاجی حرمین شریفین نیر شهنشاه خافقین دریای جود و سخا رای بهادر جناب نواب
محمد کلب علی خان صاحب بهادر فرزند دلپذیر دولت انگلیسیه والی دار الریاست مصطفی آباد
عرف رامپور زاد الله ملکهم و اقبالهم الی یوم النشور تصحیح و تحشیهٔ ملازم خاص و
بنده با اختصاص بارگاه عرش سریر منشی امیر احمد متخلص به امیر باهتمام عاصی محمد حسین
صانه الله عن کل شین بدار الریاست موصوف در مطبع رئیس المطابع در سال یکهزار
و دو صد و نود هجری نبوی بماه صفر المظفر مطبوع گردید و اشعهٔ فیض آن ارباب
بصیرت و بصر نور وافر بخشید الهی تا خاک آستانهٔ حرمین شریفین سرمهٔ دیدهٔ ارباب
ایمان و ضیای خاطر اصحاب ایقان ست انوار تجلیات این شاهد بی نظیر
نور افزای چشم صغیر و کبیر باد بمحمد و آله الامجاد و اصحابه الاوتاد

۲۴

حلدیکی خان

۱۲۹۰ھ